

ORIGINAL ARTICLE

An essay on the reprimanding address to the Prophet of Islam In verse 128 of Surah Al-Imran

Mohammad Sobhaninia

Assistant Professor, Department of
Education, Faculty of Literature,
University of Kashan, Kashan, Iran.

Correspondence:
Mohammad Sobhaninia
Email: sobhaninia41@yahoo.com

Received: 03 Mar 2023
Accepted: 01 Jan 2025

How to cite

Sobhaninia, M. (2023). An essay on the reprimanding address to the Prophet of Islam In verse 128 of Surah Al-Imran. *Journal of Qur'anic Interpretation and Language*, 12(1), 75-84. (DOI:[10.30473/quran.2025.67250.3241](https://doi.org/10.30473/quran.2025.67250.3241))

ABSTRACT

One of the theological topics in the Holy Qur'an, which has attracted the attention of Shia and Sunni commentators for a long time, is the verses of God's reprimanding and reprimanding addresses to the Holy Prophet. Among them is the 128th verse of Surah Al-Imran . The commentators have not presented a single opinion in the explanation and interpretation of this verse and each one has interpreted it in a different way. Sometimes the target of criticism is considered to be the Prophet of Islam and they have chosen silence in the interpretation of this verse. and sometimes they have tried to justify its meaning by accepting the lapse and sometimes the addressee of this verse is not the Prophet of Islam himself, but rather the general public. The main concern of commentators in justifying and analyzing such verses is to resolve the conflict that some believe exists with the infallibility of the Prophet of Islam. The present study attempts to explore the aforementioned opinions using a library method and a descriptive-analytical approach and, considering the evidence, explain the mentioned verse in such a way that both the appearance of the verses and their literal meanings are taken into account, and the issue of the infallibility of the Prophet of Islam do not be damaged, and the wisdom of reflecting this rebuke in the Holy Quran to be clear.

KEYWORDS

Verse 128 of Surah Al-Imran, reprimanding address, The Infallibility of the Prophet of Islam.



پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن

سال دوازدهم، شماره اول، پیاپی بیست و سوم، پاییز و زمستان ۱۴۰۲ (۸۴-۷۵)

DOI: 10.30473/quran.2025.67250.3241

«مقاله پژوهشی»

جستاری در خطاب عتاب‌آمیز پیامبر اسلام(ص) در آیه ۱۲۸ سوره آل عمران

محمد سبحانی نیا

استادیار گروه معارف، دانشکده ادبیات دانشگاه کاشان، کاشان، ایران.

نویسنده مسئول:

محمد سبحانی نیا

رایانامه: sobhaninia41@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۲

استناد به این مقاله:

سبحانی نیا، محمد (۱۴۰۲). جستاری در خطاب عتاب‌آمیز پیامبر اسلام(ص) در آیه ۱۲۸ سوره آل عمران. پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن، ۱۲(۱)، ۷۵-۸۴.

(DOI:10.30473/quran.2025.67250.3241)

چکیده

یکی از مباحث کلامی موجود در قرآن کریم که از دیرباز توجه مفسران شیعه و اهل سنت را به خود معطوف داشته است، آیات خطاب‌های عتاب‌آمیز و نکوهش‌گونه خداوند به پیامبر اکرم(ص) است. از جمله آن‌ها، آیه ۱۲۸ سوره آل عمران است (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ). مفسران در شرح و تفسیر این آیه، نظر واحدی ارائه نکرده و هریک به‌گونه‌ای متفاوت تفسیر نموده‌اند. گاه مخاطب مورد نکوهش را پیامبر(ص) دانسته و در تفسیر این آیه سکوت اختیار کرده‌اند و گاه با حمل بر ترک اولی، به توجیه معنای آن پرداخته‌اند و گاه مخاطب این آیه را نه شخص پیامبر بلکه عموم مردم دانسته‌اند. اهتمام اصلی مفسران در توجیه و تحلیل این‌گونه خطاب نکوهش‌بار، حل تعارضی است که به گمان بعضی، با عصمت پیامبر اسلام(ص) دارد. پژوهش حاضر می‌کوشد با روش کتابخانه‌ای و رویکرد توصیفی-تحلیلی، نظرات یاد شده را واکاوی نماید و با توجه به قرائن و شواهد، آیه یاد شده را به‌گونه‌ای تبیین نماید که هم ظاهر آیات و معانی لفظی آن‌ها لحاظ شود و هم مسئله عصمت پیامبر اسلام(ص)، مورد خدشه قرار نگیرد و نیز حکمت انعکاس این عتاب در قرآن کریم، روشن گردد.

واژه‌های کلیدی

آیه ۱۲۸ سوره آل عمران، خطاب عتاب‌آمیز، عصمت پیامبر اسلام.



مقدمه

در شمار قابل توجهی از آیات قرآن کریم، خداوند با آهنگی عتاب‌آمیز با پیامبر اسلام که اشرف پیامبران است بی‌پرده سخن گفته است که از جمله آن‌ها، آیه لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ ﴿آل عمران/۱۲۸﴾ است. مروری بر تفاسیر قرآن کریم نشان می‌دهد که این آیه از دیرباز به یکی از موضوعات مناقشه‌برانگیز در سنت تفسیرنویسی جهان اسلام تبدیل شده است؛ به گونه‌ای که برداشت‌های متفاوتی پیرامون محتوای آیه، ارائه شده است. با توجه به این که آیه مذکور با موضوعات مهم کلامی چون؛ جبر و اختیار و عصمت پیامبر و قلمرو رسالت ایشان، مرتبط است، اهمیت این موضوع آشکار می‌شود. از آنجا که شیعه امامیه هیچ نافرمانی و گناه کبیره و صغیره‌ای و حتی نسبت سهو و خطا و نسیان را از انبیاء جایز نمی‌شمارند (معرفت، ۱۳۸۸، ۱۰۰) اهمیت این آیه برای مفسران شیعه را دوچندان کرده است. اهتمام اصلی آنان در توجیه و تحلیل این گونه خطاب نکوهش‌بار، حل تعارضی است که به گمان بعضی، با عصمت پیامبر اسلام (ص) دارد.

نوشتار حاضر درصدد است با استفاده از شأن نزول آیه و بررسی آیات مشابه، به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

۱. منظور از "امر" در این آیه چیست؟ ۲. مخاطب این سخن پیامبر است یا عموم مردم؟ ۳. اگر مخاطب پیامبر اسلام باشد آیا وجود چنین خطابی با عصمت آن حضرت تنافی دارد؟ ۴. این خطاب عتاب‌آمیز نسبت به پیامبری که سرآمد همه پیامبران الهی است، چه حکمتی دارد؟

پیشینه پژوهش

در مورد خطاب‌های عتاب‌گونه به پیامبر اکرم (ص) در قرآن کریم، مقالات و کتب متعددی منتشر شده است. مانند:

۱. مقاله جستاری در خطاب‌های عتاب‌آمیز خداوند به پیامبر (ص) نوشته مهین شریفی اصفهانی (۱۳۸۱). نویسنده این گونه خطاب‌ها را عامل تنبیه و توجه بیشتر آدمیان دانسته است.

۲. مقاله «واکاوی و نقد ترجمه آیات کلامی (مطالعه موردی: خطاب‌های عتاب‌گونه به پیامبر اکرم (ص) در قرآن کریم)» نوشته علی حاجی‌خانی و عبدالله میراحمدی (۱۳۹۴) نتایج این پژوهش نشان می‌دهد این گونه خطاب‌ها براساس «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» بر امت اسلامی قابل تطبیق است.

۳. مقاله «تبیین آیات عتاب با توجه به آموزه عصمت پیامبر اکرم (ص) از دیدگاه ملاصدرا» اثر رضا نیرومند و الهام محمدزاده

(۱۳۹۲)، به نظر نویسندگان، ملاصدرا خطاب آیات عتاب‌آمیز که در ظاهر به پیامبر اکرم (ص) می‌باشد، عتابی لطیف دانسته، به ترک اولی تفسیر نموده است.

۴. مقاله «رابطه عصمت پیامبر اکرم (ص) با آیات عتاب از منظر علامه سید حیدر املی» نویسنده: الهام محمدزاده، سید مرتضی حسینی شاهرودی (۱۳۹۰). در این نوشتار دیدگاه سید حیدر املی در شش محور بازشناسی و جمع‌بندی شده و نتیجه می‌گیرد ایشان در اکثر موارد، خطاب آیات را ظاهراً نسبت به پیامبر اسلام (ص) و در واقع مربوط به سایر مسلمانان می‌داند.

۵. کتاب «پیام‌های عتاب‌آمیز قرآن به پیامبر» تألیف استاد صلاح عبدالفتاح الخالدی و ترجمه علی آقا صالحی (۱۳۸۶). نگارنده دوازده مورد از آیاتی را ذکر می‌کند که در آن‌ها پیامبر (ص) توسط خداوند مورد عتاب قرار گرفته است. نویسنده معتقد است گاهی پیامبر (ص) با اجتهاد خویش به جای امری نیکوتر، امر نیکو را انتخاب فرموده و ترک اولی کرده‌اند.

۶. کتاب «بررسی آیات موهم نفی عصمت پیامبر اسلام (ع)» اثر سیدسجاد موسوی (۱۳۹۴). در این کتاب، با بهره‌گیری از آیات و روایات و دیدگاه‌های عالمان شیعه و اهل سنت به مقوله عصمت پرداخته و به شبهاتی که در این زمینه وجود دارد، پاسخ داده شده است.

با این حال، بررسی‌ها نشان می‌دهد هرچند مفسران در ذیل آیه شریفه از شأن نزول آیه و مراد از آن سخن گفته‌اند اما مقاله مستقلی در خصوص آیه فوق، یافت نشد.

۱. معنائشناسی «امر»

راغب در مفردات می‌گوید: «أمر واژه عامی است که برای گفتار کردار به کار می‌رود. مصداقش سخن خداوند بزرگ در این آیه است: ﴿إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا﴾ (هود/۱۲۳) و تمام کارها به او بازگردانده می‌شود. همچنین به معنای ابداع و آفرینش نیز می‌باشد.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶: ۸۸)

ابن فارس برای امر، پنج معنای اصلی ذکر کرده است

۱. به معنای شیء که جمع آن امور است؛ ۲. امر ضد نهی به معنای طلب؛ ۳. به فتح میم به معنای نمو و برکت؛ ۴. نشانه و علامت؛ ۵. شگفتی و تعجب. (ابن فارس، معجم مقاییس اللغة؛ ج ۱، ص ۱۳۷)

این واژه در قرآن برای ۱۳ مورد به کار رفته است مانند: دین، سخن گفتن، عذاب، عیسی، کشتن در جنگ بدر، فتح مکه، قیامت، قضای

الهی، کشتن بنی قریظه، وحی، کار، یاری و گناه. (سجادی و ماستری فراهانی، ۱۳۹۳: ۱۵۶)

یکی از محققان تعدد معنای امر را دلیل بر متشابه بودن آیه دانسته‌اند. (نمازی شاهرودی، ۱۳۵۱: ۲۳۰)

اما تعدد معنا دلیل بر متشابه بودن آیه نمی‌شود زیرا اولاً؛ این تفاوت‌های معنایی به خاطر همنشینی با واژگان دیگر در ارتباط با بافت کلام و نوع کاربرد آن به وجود آمده است اما در اصل، معنای واژه امر، همان کار و شأن است ولی فعل برای خود مصادیق و صفاتی دارد. نباید مصادیق را با مفهوم خلط کرد.

ثانیاً؛ به نظر بسیاری از مفسران از جمله علامه طباطبایی، شیخ طوسی و طبرسی، تشابه، وصف مراد است؛ نه صفت مفهوم. آیاتی که به عنوان متشابه شمرده شده است، از جهت مفهوم وضوح کامل دارد، ولی تشابه آن به خاطر مراد آن است. (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۱، ۹؛ طوسی، بی تا: ۱، ۱۱، طبرسی، ۱۳۷۲، ۲، ۷۰۰)

بنابراین اگر در موردی مراد از آیه معلوم باشد گرچه واژه‌ای در آن معنای متعددی داشته باشد، دیگر نباید آن را متشابه دانست.

گرچه تعبیر «عالم خلق» و «عالم امر» در قرآن و احادیث وجود ندارد و فیلسوفان و متکلمان و بعضی از مفسران آن را به کار برده‌اند، اما می‌توان ریشه اعتقاد به عالم امر را آیه ﴿إِلَّا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ (اعراف/۵۴) دانست. در آیاتی از قرآن کریم که از آفرینش آسمان‌ها و زمین و پدیده‌های مادی به صورت تدریجی و در شش روز خبر داده شده از واژه «خلق» استفاده شده است. در مقابل، آیاتی وجود دارد که اشاره به موجوداتی است که آن‌ها بدون واسطه و یکباره و با امر خدا به صورت «کن» پدید آمده‌اند: ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ﴾ (قمر/۵۰) و امر ما، جز یک سخن نیست مانند یک چشم به هم زدن، ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (یس/۸۲) جز این نیست که امر او (خدا) هنگامی که چیزی را بخواهد این است که به او بگوید باش، پس می‌باشد.

درباره عالم خلق و امر دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد:

۱. کسانی مانند فیض کاشانی منظور از عالم خلق را عالم مادیات مانند آسمان‌ها و زمین و منظور از عالم امر را عالم مجردات مانند روح و فرشتگان دانسته‌اند. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۲/۲۰۵)

۲. و برای عالم امر روح را مثال می‌زنند که قرآن مجید درباره آن فرموده است: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ (اسراء/۸۵)

۳. اشاعره معتقدند منظور از «خلق» فعل خدا و منظور از «امر» کلام اوست و با آیه ﴿إِلَّا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ (اعراف/۵۴) بر قدیم بودن کلام خدا استدلال می‌کنند. (اشعری، ۱۴۱۱/۵۱).

۴. نظریه دیگری که در بیان مفهوم «خلق و امر» وجود دارد، این است که منظور از «خلق» آفرینش و پدید آوردن اشیا و منظور از «امر» تدبیر و ساماندهی آنهاست؛ یعنی جهان، پس از آفرینش هم، تحت فرمان و اراده خداست و اوست که هر موجودی را در هر جهتی که برای آن آفریده شده سوق می‌دهد و این همان معنای ربوبیت است. بسیاری از مفسران و متفکران اسلامی مانند زمخشری، همین نظر را بیان کرده‌اند. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲/۱۱۰؛ طباطبایی، ۱۳۹۰: ۸/۱۵۲)

۲. مخاطب آیه

بسیاری از مفسران در آیات مشابه که خطاب عتاب‌آمیزی متوجه پیامبر شده، آن را از «کنایی بودن خطاب» یا به تعبیر رایج «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» به در بگو تا دیوار بشنود، دانسته‌اند.

با این بیان در مورد آیه «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» نیز می‌توان از این قاعده استفاده کرد. همان طوری که علامه طباطبایی آیه مورد بحث را مانند آیه ﴿وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تَبَوَّأَ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (آل عمران/۱۲۱) می‌داند و معتقد است: «این موارد التفاتی از خطاب عموم به خطاب آن جناب شده است، و گویا وجه در این التفات لحن عتابی است که از آیات ظاهر می‌شود، چون این آیات از شائبه ملامت و عتاب و تاسف بر جریانی که واقع شده (سستی در جنگ) خالی نیست و برای اینکه به آنان چوب‌کاری کرده باشد خطاب را از آنان برگردانیده و متوجه شخص رسول خدا(ص) نموده است.» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۴، ۵)

مستند این دیدگاه کنایی بودن خطاب، سیره عقلاء و روایتی است که به طور عام مطرح شده است. این قاعده یکی از شیوه‌های ساری و جاری در عرف اهل محاوره بوده و بین همه گروه‌ها و طبقات عقلاء جریان دارد. احادیث متعددی نیز از طرق مختلف نقل شده است. از امام صادق(ع) روایت شده است: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ نَبِيَّهُ بِأَيَّاكِ اعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَهُ خَدَاوَنِدَ بِمَامِرِشَ رَا بِه رُوشَ» «به در می‌گویم، دیوار بشنود» مبعوث کرد. (قمی، ۱۳۶۳: ۱، ۱۶)

امام رضا(ع) در تفسیر آیاتی چون: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ﴾ (توبه/۴۳) خدا از تو بگذرد! چرا به آن‌ها اجازه دادی تا از همراهی تو خودداری کرده و بازایستند؟ و آیه ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (زمر/۶۵) اگر شرک آوری،

نسبت به حق دخالت نداشتن پیامبر(ص) در امور براساس آیه مذکور است. (عیاشی، ۱۳۸۰: ۱، ۱۹۷)

نقد و تحلیل

این تفسیر یعنی نفی ولایت تکوینی پیامبر اسلام(ص) اولاً با آیاتی از قرآن کریم که ولایت تکوینی پیامبران دیگر را مطرح کرده، در تعارض است. مانند؛ فرمانبرداری باد نسبت به حضرت سلیمان (سوره ص / ۳۶)، عصا زدن موسی(ع) بر صخره و بیرون آمدن چشمه جوشان از آن به اذن خدا (بقره / ۶۰) و همچنین عصا زدن موسی بر دریا(شعرا / ۶۳) خلق کردن پرنده‌ای از گل، دمیدن در آن، شفا دادن کور مادرزاد، شفا دادن بیماران پیسی و زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی(ع). (آل عمران / ۴۹)، حاضر کردن تخت بلقیس در مدتی کمتر از یک چشم به هم زدن نزد سلیمان توسط آصف بن برخیا (نمل / ۴۰).

چگونه می‌توان گفت: پیغمبر خاتم(ص) که اشرف پیامبران است، اختیار ولایت و حق فرمان فرمایی در امور تکوینی را ندارد؛ درحالی که پیامبران دیگر دارای چنین اختیاری بوده‌اند؟!

در قرآن مجید، سخن از فرمانبرداری باد نسبت به حضرت سلیمان است: ﴿فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ﴾ (ص / ۳۶) پس ما باد را مسخر او ساختیم تا به فرمانش به هر جا می‌خواهد برود. از این آیه و مانند آن به خوبی استفاده می‌شود باد سر بر فرمان او بود و به هر جا دستور می‌داد حرکت می‌کرد و این چیزی جز مصداق «ولایت تکوینی» در این بخش از موجودات نمی‌باشد. در جای دیگر از شفا دادن کور مادرزاد و مبتلایان به برص و احیای مردگان از سوی حضرت مسیح(ع) خبر داده است. (آل عمران / ۴۸-۴۹) این مورد نیز، یک نمونه از ولایت تکوینی است که خدا به بنده‌اش حضرت مسیح(ع) عطا فرموده است.

قرآن کریم، شق القمر را که نمونه‌ای از ولایت تکوینی است، به‌عنوان یکی از معجزات و تصرفات تکوینی حضرت محمد(ص) مطرح فرموده است. (قمر / آیات ۱ و ۲) معجزه شجره، جلوه‌ای دیگر از ولایت تکوینی پیامبر اسلام(ص) است که امام علی(ع) آن را مطرح کرده و در تواریخ و روایات اسلامی بازتاب گسترده‌ای دارد. (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲) علامه تستری حدیث درخت را از ابن اثیر در کتاب کامل و در اسدالغابه و بلاذری در انساب الاشراف و کراجکی در کنزالفوائد نقل کرده است. (شوشتری، ۱۳۷۶: ۲/۴۶۹).

ابن ابی‌الحدید در شرح این خطبه می‌گوید: «اما درختی که رسول خدا(ص) آن را فراخواند (و به‌صورت اعجاز نزد آن حضرت

هر آینه عمل تو بر باد رود و مسلماً از زینکاران خواهی شد و آیه ﴿وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَرَكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا﴾ (اسراء / ۷۴) اگر نبود که ما تو را استوار گردانیدیم، هر آینه نزدیک بود که به سوی آنها اندکی متمایل شوی. از همین قاعده و ضرب‌المثل «ایاک‌اعنی و اسمعی یا جاره» به در می‌گوییم که دیوار بشنود، استفاده کرده است. (ابن بابویه، ۱۳۷۸: ۱، ۲۰۲)

۳. بررسی معنایی جمله «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ»

معنای اولیه و ظاهری آیه عبارتند از: ای پیامبر به دست تو کاری نیست، اگر بخواهد به لطف خود از کفار درگذرد یا آنها را بشدت مجازات نماید.

بعضی از مفسران مانند سیوطی تنها به ذکر شأن نزول آیه بسنده کرده و از معنای حقیقی آیه عبور کرده‌اند. (سیوطی، ۱۴۰۴: ۲، ۷۱) برخی دیگر معتقدند متعلق امر مبهم است خداوند مخصوصاً آن‌را مشخص نکرده (عذاب یا بخشش) تا بندگان بین خوف و رجا باشند. (کاشانی، ۱۴۲۳: ۱، ۵۵۸) اما مفسرانی هستند که با توجه به سیاق آیه، مقصود از آیه را تبیین نموده‌اند. آنان به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) ادعای حصر حقیقی

تعدادی از مفسران، حصر موجود در آیه را که نکره در سیاق نفی، آن را اقتضا می‌کند، حصر حقیقی دانسته‌اند برای آیه مذکور، معانی مختلفی را مطرح کرده‌اند:

۱. نفی ولایت تکوینی پیامبر

برخی معنای «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» را عدم تسلط پیامبر(ص) بر جامعه مؤمنان دانسته‌اند و آن حضرت را تنها رسولی از سوی خداوند پنداشته‌اند که مأمور ابلاغ پیامی درباره مبدأ و معاد است. بر این اساس رهبری جامعه را از حوزه وظایف پیامبرخارج دانسته‌اند. اینان معتقدند: اصولاً پیامبر به اقتضای حصر موجود در آیه هیچ حقی در امور ندارد و همین موجب می‌شود آیه را مستند «حق دخالت نداشتن پیامبر در کارها» قرار بدهند و با استدلال به آن ادعا کنند پیامبر ولایت بر امور ندارد. (رستمیان، ۱۳۸۱: ۶۱-۶۲) استدلال آقای برقی بر این مطلب نکره بودن کلمه شیء و وقوع در سیاق نفی است که مفید عموم است یعنی هیچ امری از امور تکوینی برعهده رسول خدا نیست. (ایرانی، ۱۳۹۱)

در تبارشناسی این نوع برداشت سیاسی نادرست از آیه، می‌توان گفت: برداشت مذکور به عصر حاضر اختصاص ندارد و در مورد یاران ائمه(ع) نیز گزارش شده است که نمونه آن تصور جابر جعفی

ابوسفیان و غیره در حد لعن بوده این روش قرآن است که به ستمکاران و دشمنان هدایت و منافقان لعن می‌کند و آن حضرت هم از روش قرآن خارج نشده تا چنین تذکری داده شود لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ و اگر نفرین به هلاکت و نابودیشان بوده، برخلاف سیره آن حضرت است که در سخت‌ترین مواقع و دشوارترین حوادث، مانند داستان طائف و شعب ابی‌طالب و خشونت‌ها و شکنجه‌های جانفرسای مکیان، هیچ‌گاه از حد «اللهم اهدهم فانهم لا يعلمون» بیرون نمی‌رفت. (طالقانی، ۱۳۶۲: ۵، ۳۲۵)

۳. نقل شده وقتی کفار، حمزه عموی پیامبر(ص) را مثله کردند و با اصحاب آن حضرت بسیار برخورد زشت نمودند، پیامبر(ص) فرمود: لَأَمثلن منهم بثلاثين سي نفر از کفار را مثله خواهم کرد. (فخررازی، ۱۴۲۰: ۱۸/۳۵۶).

۴. بعضی گفته‌اند: این آیه درباره اهل بئر معونه نازل شده و آنان هفتاد نفر بودند که پیامبر(ص) آنان را به سرپرستی منذر بن عمرو، به‌سوی بئر معونه فرستاد تا مردم را قرآن و علم بیاموزند، آنان را به قتل رساندند. پیامبر(ص) از این کار آنان بشدت خشمگین شده بود، سپس این آیه نازل شد.

مرحوم طبرسی پس از نقل نظرات مختلف، دیدگاه اول را پذیرفته و دلیل آن را سیاق آیه و نظر اکثر علماء دانسته است. (طبرسی، ۱۳۷۲، ۸۳۲/۲)

شأن نزول آیه هرکدام از این موارد فوق که باشد، به معنای «نسبی بودن حصر» و محدود کردن به کارزار احد و در رابطه با جبهه کفر و قریش در آن جنگ است و ربطی به نفی کلی ولایت پیامبر یا انحصار رسالت پیامبر اکرم(ص) به ابلاغ وحی ندارد.

۳. نفی اختیار مطلق از پیامبر

طایفه‌ای از جبرگرایان به نام مضطرّیه، می‌گفتند: بندگان چون مضطرّ و ناچار آفریده شده‌اند، پس مامور به انجام هیچ فعل و کسی نخواهند بود. این طایفه برای ادعای خود به آیه شریفه: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ استناد کرده و آیه را چنین معنا کرده‌اند: ای پیامبر؛ کاری از تو ساخته نیست. (مشکور، محمد جواد؛ مدیرشانه‌چی، کاظم، ۱۳۷۲: ۱، ۴۱۳)

نقد و تحلیل

استدلال جبرگرایان به این آیه برای اثبات جبر، ناشی از کج‌فهمی آنان است. سید رضی این دیدگاه را که انسان در امور خود بدون اختیار باشد، نفی می‌کند. او در پاسخ به جبرگرایان می‌گوید: «معنای

آمد) احادیث وارده درباره آن بسیار است و به حد استفاضه رسیده و محدثان در کتب حدیث و متکلمان در باب معجزات رسول خدا آن را نقل کرده‌اند و غالباً روایات آن‌ها به همان صورتی است که در خطبه قاصعه آمده است، سپس می‌افزاید: بی‌هیچ‌دلیلی در کتاب دلائل النبوة داستان درخت را آورده و همچنین محمد بن اسحاق بن یسار در کتاب السیره و المغازی به گونه دیگری آن را ذکر نموده است.» (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا: ۱۳، ۲۱۴)

۲. انحصار رسالت پیامبر اکرم(ص) به ابلاغ وحی

جرج طرایبشی، مترجم، اندیشمند و نظریه‌پرداز نواندیش مسیحی سوری در کتاب خود، مراد پروردگار از جمله «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» را انحصار رسالت و وظیفه پیامبر اسلام به ابلاغ وحی دانسته است. (طرایبشی، ۲۰۱۵: ۱۰) او معتقد است پیامبر(ص) از جانب خویش نمی‌تواند قانونگذار باشد؛ او فقط کسی است که شریعت را دریافت نموده و بدون هیچ‌گونه دخل و تصرفی باید آن را به مردم ابلاغ نماید؛ سنت بر او جاری می‌شود و خود، سنت‌گذار نیست. (همان: ۸۵)

نقد و تحلیل

این برداشت نیز مانند دیدگاه اول براساس، فهم حصر حقیقی از آیه با استفاده از لیس مافیه شکل گرفته است. (طرایبشی، ۲۰۱۵: ۴۰) ادعای حصر حقیقی، مخالف با شأن نزول آیه شریفه است. مرحوم طبرسی برای این آیه چند سبب نزول را نقل کرده است:

۱. این آیه هنگامی نازل شد که پیامبر(ص) بعد از شکست در جنگ احد، تصمیم به نفرین در حق تعدادی از اصحاب خود داشت و خداوند حضرت را از این عمل نهی کرد.

۲. در کتب اهل سنت می‌خوانیم: رسول خدا(ص) در روز جنگ احد چنین نفرین نمود: «اللَّهُمَّ الْعَنْ أَبَا سَفْيَانَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ الْحَارِثَ بْنَ هِشَامٍ، اللَّهُمَّ الْعَنْ سَهِيلَ بْنَ عَمْرٍو، اللَّهُمَّ الْعَنْ صَفْوَانَ بْنَ أُمِيَّةٍ»؛ خداوند لعنت کن ابو سفیان را، خداوند لعنت کن حارث بن هشام را، خداوند لعنت کن سهیل بن عمر را، خداوند لعنت کن صفوان بن امیه را. سپس این آیه نازل شد: «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ» هیچ‌گونه اختیاری (درباره عفو کافران، یا مؤمنان فراری از جنگ) برای تو نیست؛ مگر اینکه (خدا) بخواهد آنها را ببخشد، یا مجازات کند؛ زیرا آنها ستمگرند.

البته این بیان مورد مناقشه بعضی از مفسران مانند آقای طالقانی قرار گرفته و گفته‌اند: «اگر نفرین بر مشرکان و کافران مانند

آقای طالقانی نیز در تفسیر خود با توجه به وجود فعل‌های مضارع استمراری در آیه شریفه ﴿يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ﴾ همین معنا را تایید کرده است. (طالقانی، ۱۳۶۲: ۵، ۳۲۵)

نقد و تحلیل

این تفسیر با سیاق آیات قبل و بعد همخوانی ندارد. سخن از جنگ احد و حوادث مربوط به آن است و بحثی از هدایت مردم نیست.

۲. تاکید بر استفاده از وسایل طبیعی برای پیروزی

رشید رضا در تفسیر "المنار" معتقد است: «این آیه درس بزرگی در زمینه استفاده از وسایل طبیعی برای پیروزی به مسلمانان می‌آموزد و آن اینکه اگر خدا به آن‌ها وعده پیروزی می‌دهد به این معنی نیست که مسلمانان وسایل طبیعی و تجهیزات نظامی و نقشه‌های جنگی و مانند آن را فراموش کنند و دست روی هم گذاشته همیشه در انتظار دعای پیغمبر برای پیروزی باشند، لذا به پیغمبر خطاب کرده می‌گوید: "لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ" یعنی پیروزی به دست تو واگذار نشده، بلکه به فرمان خدا است و خداوند برای آن سنی قرار داده است که باید از آنها استفاده کرد. دعا کردن پیغمبر اگرچه مؤثر و مفید است، ولی جنبه استثنایی دارد و مخصوص موارد معینی است.» (رضا، ۱۴۱۴: ۴/ ۱۱۸)

نقد و تحلیل

آقای مکارم در رد این تفسیر نوشته است: «گفتار این نویسنده در این قسمت اگرچه منطقی است، ولی با ذیل آیه که از توبه یا مجازات کفار بحث می‌کند، سازگار نیست و بنابراین نمی‌توان آن را تفسیر آیه دانست.» (مکارم، ۱۳۷۱: ۳، ۸۳)

۳. عدم اختیار پیامبر در بخشش یا مجازات دشمنان

با توجه به آیات پیشین، «الف و لام» در کلمه الامر را باید الف و لام عهد بدانیم. بنابراین آیه به موضوع معهود معینی اشاره دارد؛ یعنی از آن امر مخصوص، هیچ چیز برای تو نیست. در این صورت کلمه «الامر» دلالت بر اموری مشخص و معلوم می‌کند که سیاق آیات آن را معین می‌نمایند. بیشتر مفسران جمله: "لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ" را جمله‌ای معترضه بین دو آیه قبل و بعد دانسته‌اند. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱، ۴۱۳؛ البیضاوی، ۱۴۱۸: ۲، ۳۷؛ نسفی، ۱۴۱۶: ۱، ۲۷۱؛ طبرسی، ۱۴۱۲: ۱، ۲۰۳؛ طبرانی، ۲۰۰۸: ۲، ۱۲۶) در این صورت جمله "أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ" عطف بجملة "او یکتبهم"

آیه این است که تو درباره آنچه از عقاب یا ثواب به کافران می‌رسد، تدبیر مصالحشان در اوقات آن، تقدیم و یا تأخیر در اجل‌های ایشان و ... تملک و مسئولیتی نداری.» (شریف رضی، ۱۴۰۶: ۵، ۲۲۹)

این آیه مانند آیاتی است که آثار «امر»، «مشیت» و «إرادة» الهی را نمایان می‌سازد مانند: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ (قصص/۵۶) تو هر که را دوست داری نمی‌توانی راهنمایی کنی، لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می‌کند و آیه ﴿وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً﴾ (مائده/۴۱) و هر که را خدا بخواهد به فتنه درافکند، هرگز برای او در برابر خدا از دست تو چیزی بر نمی‌آید. این آیات به همگان می‌فهماند هیچ‌کس حتی پیامبر اکرم (ص) مالکیت و استقلال در آن‌ها ندارد.

ب) ادعای حصر اضافی

مفسران متعددی، به «نسی بودن حصر» یا حصر اضافی توجه داده‌اند. یعنی؛ نسبت به مطلب و چیز خاصی پیامبرحقی ندارد. هر چند در مورد مصداق حصر، آراء مختلف دارند:

۱. عدم اختیار پیامبر نسبت به هدایت مردم

بعضی از محققان، مفاد این آیه را مانند آیه ﴿لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾ (غاشیه/۸۸) تسلی دادن خدا به پیامبر (ص) در مقابل عناد و لجajt مشرکان در عدم پذیرش دعوت پیامبر دانسته‌اند. (مسجدی، مهریزی، جتی، ۱۳۹۹: ۲۷۵)

آنچه این معنا را تایید می‌کند، روایتی است که اهل سنت در شأن نزول آیه نقل کرده‌اند: در جنگ احد، دندان پیشین پیامبر خدا شکست و سر آن حضرت شکاف برداشت و درحالی که از فرقی خون جاری بود می‌فرمود: كَيْفَ يَفْلِحُ قَوْمٌ فَعَلُوا هَذَا بِنَبِيِّهِمْ وَ هُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى چگونه رستگار شوند مردمی که فرق پیامبر خود را که آنان را به خدا دعوت می‌کند، شکافتند و دندان پیشینش را شکستند؟ پس خداوند عزوجل این آیه را فرو فرستاد. (ابن ابی الحدید، بی تا: ۱۵، ۴)

در واقع این آیه شبیه آیاتی است که خداوند در برخی از آیات، هدایت را از پیامبرش نفی کرده است مانند: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ (قصص/۵۶) و آیه ﴿وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ﴾ (نمل/۸۱) و به پیامبر دلداری می‌دهد که تو مسئول هدایت آن‌ها نیستی بلکه تنها موظف به تبلیغ آنها می‌باشی.

است: ﴿قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ﴾ (آل عمران/۱۵۴) آیه می‌خواهد بگوید که آن نصرت، از سوی خداوند بود و این شکست نیز ربطی به پیامبر(ص) ندارد. با این بیان، قول علامه تقویت می‌شود.

۴. آیه لیس لک من الامر شی و عصمت پیامبر(ص)

ممکن است کسی بگوید لحن کلام نشان می‌دهد پیامبر(ص) کاری را انجام داده و این آیه در مقام منع آن عمل است. حال این اشکال مطرح می‌شود که آن عمل از دو حال خارج نیست یا با امر الهی بوده و یا به اذن الهی نبوده است. اگر به امر خدا بوده منع معنا ندارد و اگر بدون اذن الهی بوده با آیه ﴿وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾ (نجم/۳) سازگاری ندارد. نکته دیگر آن است که آن عمل انجام شده اگر خوب بوده چرا خداوند آن را منع کرده و اگر قبیح بوده با عصمت پیامبر(ص) منافات دارد. (فخررازی، ۱۴۲۰: ۸، ۳۵۶)

پاسخ فخررازی به این اشکال درخور توجه است: «منع از یک عمل بر انجام آن دلالت ندارد همان طوری که قرآن خطاب به پیامبر(ص) فرموده است: ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾ (زمر/۶۵) اگر به خدا شرک‌آوری عملت محو و نابود می‌گردد. یا در آیه ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ﴾ (احزاب/۱) پیامبر را از پیروی از کافران منع کرده درحالی که حضرت هیچ‌گاه از آنان را اطاعت نمی‌کرد.» (فخر رازی، همان)

سپس ایشان که جریان لعن را مطرح کرده است، لعن کردن پیامبر(ص) را ترک اولی دانسته تا با عصمت حضرت تنافی نداشته باشد. (فخررازی، همان)

نظر مختار

به نظر می‌رسد با توجه به «کنایی دانستن خطاب» یا به تعبیر رایج «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره»، دیگر نیازی به این توجیه نیست. گرچه خطاب آیه، ظاهراً متوجه پیامبر (ص) است، اما در واقع التفاتی از خطاب عموم به خطاب آن جناب بوده و مراد جدی آیه، امت وی می‌باشند.

۵. حکمت خطاب عتاب‌آمیز

هرچند خطاب در آیه «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» را کنایی و از باب «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» دانستیم باز این پرسش مطرح می‌شود حکمت بی‌پرده سخن گفتن قرآن کریم در این مورد چیست؟

می‌باشد و این آیه دنباله آیه قبل محسوب می‌شود. مجموع معنی دو آیه چنین خواهد بود:

«خداوند یکی از چهار سرنوشت را برای کافران مقرر می‌سازد: یا قسمتی از پیکر لشکر مشرکان را از بین می‌برد، یا آن‌ها را به این وسیله مجبور به بازگشت می‌کند و یا آنها را در صورت شایستگی و توبه می‌بخشد و یا آنها را به خاطر ظلمشان مجازات می‌کند. خلاصه با هر دسته‌ای از آنها بر طبق حکمت و عدالت رفتار خواهد نمود، و تو درباره آنها پیش خود هیچ‌گونه تصمیمی نمی‌توانی بگیری.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۸۳)

۴. عدم اختیار پیامبر در شکست و پیروزی

علامه طباطبایی با معترضه خواندن این جمله می‌گوید: «زمام مساله ریشه‌کن کردن یا خوار و ذلیل کردن کافران به دست خدای تعالی است، و رسول خدا(ص) در آن دخالتی ندارد، تا وقتی بر دشمن ظفر یافتند و دشمن را دستگیر نمودند او را مدح کنند و عمل و تدبیر آن جناب را بستایند و برعکس اگر مثل روز احد از دشمن شکست خوردند و گرفتار آثار شوم شکست شدند آن جناب را توبیخ و ملامت کنند، که مثلاً امر مبارزه را درست تدبیر نکردی، همچنان که همین سخن را در جنگ احد زدند، و خدای تعالی گفتارشان را حکایت کرده است.» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۴، ۹)

آقای جوادی آملی نیز جمله «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» را جمله معترضه دانسته و آن را دلیل بر اهمیت موضوع توحید برشمرده است. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۵، ۵۱۳)

در این صورت مجموع معنی دو آیه چنین خواهد بود: «خداوند وسائل پیروزی را در اختیار شما قرار خواهد داد، و یکی از چهار سرنوشت را برای کافران مقرر می‌سازد: یا قسمتی از پیکر لشکر مشرکان را از بین می‌برد، یا آنها را به این وسیله مجبور به بازگشت می‌کند، و یا آنها را در صورت شایستگی و توبه می‌بخشد، و یا آنها را به خاطر ظلمشان مجازات می‌کند، و خلاصه با هر دسته‌ای از آنها بر طبق حکمت و عدالت رفتار خواهد نمود، و تو درباره آنها پیش خود هیچ‌گونه تصمیمی نمی‌توانی بگیری.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۳، ۸۲)

نظر مختار

با توجه به اینکه آیه، مربوط به حادثه شکست مسلمانان در جنگ احد است، به نظر می‌رسد آن چیزی که از پیامبر(ص) نفی گردیده، شکست در این جنگ و پیروزی در جنگ بدر است. شاهد بر این مطلب آیات بعد است که خداوند همه امور را به خود اختصاص داده

﴿وَلَا تُخَاطَبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ﴾ (هود/۳۷-۳۶) درباره آنها که ستم کردند، شفاعت مکن که آنها غرق‌شدنی هستند. در آیه دیگر وساطت آن حضرت درباره فرزندش را نپذیرفته و فرموده است: ﴿يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (هود/۵۶) ای نوح، فرزند تو هرگز با تو اهلیت ندارد، زیرا او را عمل بسیار ناشایسته است، پس تو از من تقاضای امری که هیچ از حال آن آگه نیستی مکن.

نتیجه‌گیری

۱. مروری بر تفاسیر قرآن کریم نشان می‌دهد که مفسران در شرح و تفسیر آیه «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» نظر واحدی ارائه نکرده و هریک به‌گونه‌ای متفاوت، تفسیر نموده‌اند. گاه مخاطب مورد نكوهش را پیامبر(ص) دانسته و در تفسیر این آیه سکوت اختیار کرده‌اند و گاه نیز با حمل بر ترک اولی به توجیه معنای آن پرداخته‌اند و گاه مخاطب این آیه را نه شخص پیامبر بلکه عموم مردم دانسته‌اند.

۲. نوشتار حاضر رهیافت‌های تفسیری ذیل آیه ۱۲۸ سوره آل‌عمران را در دو دسته کلی بررسی نمود. دسته نخست با حصر حقیقی خواندن آیه، جبرگرایی، نفی ولایت تکوینی پیامبر، نفی دخالت پیامبر در امور اجتماعی را برداشت کرده‌اند. این ادعا، با شأن نزول آیه و سیاق آیات قبل و بعد، مخالفت دارد. دسته دوم با به نسبی خواندن حصر یا «حصر اضافی»، عدم اختیار پیامبر را به موارد خاص مانند؛ هدایت مردم، بخشش یا مجازات دشمنان، شکست و پیروزی محدود کرده‌اند.

۳. با توجه به اینکه آیه به نظر قول مشهور، ناظر به حادثه شکست مسلمانان در جنگ احد است، به نظر می‌رسد آن چیزی که از پیامبر(ص) نفی گردیده، شکست در این جنگ و پیروزی در جنگ بدر است.

۴. با توجه به «کنایی بودن خطاب» یا به تعبیر رایج «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره»، گرچه خطاب آیه، ظاهراً متوجه پیامبر(ص) است، اما در واقع التفاتی از خطاب عموم به خطاب آن جناب بوده و مراد جدی آیه، امت وی می‌باشند بر این اساس آیه «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» با عصمت پیامبر منافاتی ندارد.

۵. حکمت بی‌پرده سخن گفتن قرآن کریم در این مورد، ضمن تاکید بر توحید افعالی و برحذر داشتن مردم از افراط‌گرایی نسبت به پیامبر(ص)، تبیین شیوه بیانی قرآن در صراحت‌گویی است. قرآن شریف در اوج اخلاق و عرفان و ادب، در موارد لزوم صریح و بی‌پرده با شخصیت‌ها سخن گفته است.

مفسران در پاسخ تحلیل‌های مختلفی ارائه نموده‌اند: آقای جوادی آملی می‌نویسد: «این تعبیر هم از افراط‌گرایی درباره پیامبر اکرم(ص) جلوگیری می‌کند، تا الوهیتی را که به حضرت مسیح(ع) نسبت داده شد، به پیامبر اکرم(ص) نسبت ندهند و هم از تفریط بازمی‌دارد، تا مبدا حوادث دردناک را تطییر بگیرند و از آثار وجودی رسول خدا(ص) به‌شمار آورند؛ آن‌گونه که برخی از امم پیشین درباره پیامبرانشان توهم داشتند. (پس/۱۸)» (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۵، ۵۱۳) ایشان در جای دیگر این آیه را اوج توحید دانسته می‌گوید: «برای هیچ‌کس هیچ سهمی به نحو استقلال یا شرکت یا مظاهر یا مشاورت در نظام هستی قائل نیست. هرچه هست و هرکه هست سِمت او تنها آیت و مظهر صفات فعلی خدا بودن است.» (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۳۵۳)

محمدجوادی مغنیه، در این باره می‌گوید: «بعید نیست که حکمت این تکرار و تاکید آن باشد که مسلمانان نسبت به پیامبرشان غلو نکنند، چنان که مسیحیان درباره عیسی(ع) غلو کردند.» (مغنیه، ۱۴۲۴: ۲، ۱۵۳)

فخررازی حکمت این خطاب را این‌گونه ترسیم کرده است: شاید دلیل جمله «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» این باشد که حضرت به خاطر شهادت حمزه و مسلمانان دیگر فشار روحی و غم و اندوه بر پیامبر وارد شده و چه بسا ممکن است انسان در حالت غضب کار ناشایسته‌ای انجام دهد، خداوند به‌منظور تاکید بر عصمت آن حضرت، این بیان را داشته است.» (فخررازی، ۱۴۲۰: ۸، ۳۵۶)

نظر مختار

به نظر می‌رسد هر چند نکات یادشده، راز این‌گونه سخن گفتن را تا حدودی آشکار ساخته ولی به نظر می‌رسد حکمت دیگری نیز وجود دارد که می‌توان برای این‌گونه عتاب‌ها که قریب ۸۰ آیه در قرآن مجید است (شریفی اصفهانی، ۱۳۸۱: ۱۰۰) مطرح کرد و آن استفاده قرآن از بیان صریح است. توضیح آن‌که عتاب‌های دیگر قرآن که در مواردی تندتر از این مورد است، نشان می‌دهد، شیوه بیانی رایج در آیات قرآنی، صراحت‌گویی است. قرآن شریف در اوج اخلاق و عرفان و ادب، در موارد لزوم قاطعانه و صریح و بی‌پرده با پدیده‌های اجتماعی و شخصیت‌ها سخن گفته است. روح حاکم بر ادبیات قرآنی، صراحت‌گویی است. در واقع باید این آیه را یکی از شاهکارهای مهم قرآن در استفاده از هنر بیانی صراحت‌گویی دانست.

در قرآن مجید مشابه این‌گونه سخن گفتن با پیامبران دیگر نیز وجود دارد مثلاً خطاب به شیخ‌الانبیاء حضرت نوح(ع) وساطت ایشان درباره قومش را با صراحت رد می‌کند و می‌فرماید:

References

- The Qur'an.
- Ar-Razi, M. (1968). Nahj al-Balāgha. (Sobhi Saleh's research). Dar al-fekr. [In Arabic].
- Ash'ari, A.(1990). Al-'Ebaanah an 'usul Al-Dianah, Damshgh: Maktebat Al-Moayed. . [In Arabic].
- beyzavi, A.(1997). Anwar Al-Tanzil w 'asrar Al-Taawil (tafsir Al-Baydawi), Beirut: Dar ehya al-turath al-Arabi. [In Arabic].
- Fakhr Razi, M. (1999). Al-Tafsir alkabir, . Beirut: Dar ehya' al-turath al-arabi. [In Arabic].
- Haji khani , A , &, Mirahmadi A.(2015). vakavi w naghad tarjmeh ayat kalami , Motaleat tarjmeh gharan W hadis, 2 (4).65-98. [In Persian].
- Ibn Abi al-Hadid,E((b.n).Sharah nahj albalaghihi, Qom:Ktabikhanih ayat allah mureashaa. [In Arabic].
- Ibn Babawayh, M(1958).(Euyun Akhbar al-Rida, Tehran: Nashr Jahan. [In Arabic].
- Irani, N. (2012). Naghdi bar ketab darsi az valayat aghaye Barghei, faslnameh zherfa, ,1 (4). [In Persian].
- Javadi Amoli, A .(2004). Tohyd dar gharan, Qom: Entesharat esra . [In Persian].
- Javadi Amoli, A .(2009). Tasnim, Qom: Entesharat esra . [In Persian].
- Kashani, F. (2002). Zobadat al-tafasir, Qom: Moaseseh al-maearef al-islammieh. [In Arabic].
- Khalidi, S .(2007).Piamhae etab amiz gharan bah piambar. Tarjamh ali aga Salehi ,Taharan: Nashr Ehsan. [In Persian].
- Mahdavi Rad, M , Ahmad Nejad, A. (2011). Barresi ravayat nezol gharan bar mAbnaye «Eyak eani ve esmaa ya jarah» . Faslnameh alum hadis,16(62), 3-21. [In Persian].
- Mahmadzadeh, E , Hosini sharodi, M.(2011). Rabeteh Esmat piambar akram ba ayat atab az manazar Allameh side hidar amoli, Majleh tahghighat olum gharan and hadis, 8(15) , 169-197. [In Persian].
- Marefat, M.(2009). Tanziyeh anbia az Adam ta Khatam,Teharan: Entesharat Aemeh . [In Arabic].
- Mashkoo, M, Modirshanechi, K (1993) Farhang feragh eslami,mashad: Astan ghodas rezvi. [In Persian].
- Masjedi, F, Mehrizi, M, Hojjati, M.(2010). Barresi ve naghad didegah jorj tarabishi dar enhesar resalt piambar akram be ablagh vahi, Ketab ghayyem, 10(22) , 259-286. [In Persian].
- Mkaram shyrazy, N.(1992). Tafsir nemoneh Taharan: Dar al-ktab islammieh. [In Persian].
- Mousavi,S.(2015). barresi ayat mouhoom nafy esmat piambar eslam, Taharan: nor ala nor. [In Persian].
- Mughanihi, M.(2003). Al-Kashef, qam: Dar al-ktab islammieh. [In Arabic].
- Namazi Shahroudi, A (1972). Esbat valayat , Isfahan: Hosseinieh Emadzadeh. [In Persian].
- Nasafy, A.(1995). Madarek Al-Tanzil and Haqayiq Al-Taawil, Beirut: Dar Al-Nafayes. [In Arabic].
- Niromand, R, Mahmazadeh, E, (2013). Tabyin ayat atab ba tavajjoh bah amuze esmat piambar akram az didgah Molla Sadara, Andishieh dini, 13(46) , 143-146. [In Persian].
- Qomi, A .(1984). Tafsir al-Qomi, Qom: Dar al-Kitab. [In Arabic].
- Rashid Reza, M. (1993). Tafsir Al- Menar, Beirut : Dar al-marefa. [In Arabic]
- Rostamy, M.(2002).Hakemiat syasy masuman , Qom: Majls khbregan rahbary. [In Persian]
- Sajadi, S, Mastari farahani, S.(2014). Mana shenasi vazzeh «amr» ve taain masadiq an dar gharan karim. hasna , 6 (22) ,149- 165. [In Persian]
- Sharifi esfehani , M .(2002) . jostāri dar khatabhay etab amiz khodavand beh piambar , moghalat va barrasieha,35 (72) , 99 -115. [In Persian].
- Shushtari, M.(1997). Behj al-Sabagh, Tehran: Dar amir kabir. [In Arabic].
- Suyuti, J. (1983). Dorr al-Manthur, Qom: Ketabkhaneh umumaa ayt allah mureashaa najfaa. [In Arabic].
- Tabarani, S. (2008). Al -Tafsir Al-Kabira, , Jordan: Dar al-ktab al-thaqafi. . [In Arabic].
- Tabarsi, F (1993). Majma' Al-Bayan fi Tafsir al-Quran, Tehran: Naser Khosrow. . [In Arabic].
- Tabarsi, F. (1991)Tafsir al-Jami' al-Jami', Qom: hozeh alamyeh gham, markz madyryt. . [In Arabic].
- Tabatabai, M .(1970). Al-Mizan fi tafsir Al- Qur'an, Beirut : muasasat al-aalami lel-matbueat. [In Arabic].
- Taleghani, M (1983). portoy az Quran, Tehran: sherkt sahamy. [In Persian].
- Tarabishi, G .(2015). Men Islam Al- Qur'an ela Islam al- hadith, Beirut: Dar al saqi. . [In Arabic].
- Tusi, M .(n.d.). Al-Tibyan faa tafsiri Al-Qur'an. Beirut: Dar ehya' al-turath al-Arabi. . [In Arabic].
- Zamakhshari, M.(1986). Al-Kashaf an Haqayiq ghawamid Al-Tanzili , Beirut: Dar ehya' al-turath al-Arabi. [In Arabic].